گفت‌وگوی «جوان» با غلامعلی جبلی جانباز ۷۰ درصد قطع نخاع انقلاب اسلامی

خبر پیروزی انقلاب را روی ویلچر شنیدم

■ صغری خیل فرهنگ

ایام یوم‌الله دهه فجر انقلاب اسلامی بهانه‌ای شد تا پای صحبت‌های مبارزی بنشینم که در روزهای انقلاب در حالی که تنها ۱۷ سال داشت، جانباز قطع نخاع شد. جانباز غلامعلی جبلی امروز هم مانند ۴۴ سال گذشته در مسیر انقلاب ایستاده و با حرف و حدیث‌ها و گاهی طعنه‌ها جا خالی نکرده است. او معتقد است: «کاش نسل فعلی ما قدر انقلاب را بداند؛ این انقلاب از نظر جان، مال و معنویت خیلی پر هزینه بوده است.» اطرافیان وقتی متوجه می‌شوند غلامعلی جانباز قطع نخاع انقلاب است، سؤالات زیادی از او می‌پرسند: «از این وضعیت ناراحت نیستی؟» و او با لبخندی از سر رضایت جواب می‌دهد: «امروز آزادی ایران، فردا آزادی فلسطین.» آنچه پیش‌رو دارید ماحصل همکلامی ما با غلامعلی جبلی یکی از جانبازان قطع نخاع سال ۵۷ انقلاب است.

کمی از خودتان بگویید، اهل کجا هستید و چطور وارد فضای انقلابی شدید؟

سال ۱۳۴۰ در یک خانواده مذهبی و متوسط متولد شدم. همین مذهبی بودن قبل از انقلاب ما را به سمت مسائل سیاسی و اجتماعی روز جامعه کشاند. از ۱۴-۱۵ سالگی با نام امام خمینی (ره) آشنا و رفته رفته که بزرگ‌تر شدم با فضای انقلاب بیشتر آشنا شدم. در مدارس فعالیت‌هایی داشتم و چند باری از طرف مأموران رژیم محسوس و غیرمحسوس به من تذکراتی داده شد. خانواده نسبت به فعالیت‌هایی که داشتم بی‌اطلاع بودند، اما از آنجایی که خانواده مذهبی بودیم و حضرت امام (ره) را می‌شناختیم، مانع زیادی برای فعالیت‌های من از سوی خانواده نبود و من را با تفکرشان همراهی می‌کردند. یکی از برادرانم هم در این فعالیت‌های انقلابی شرکت فعال داشت و من افتخار داشتم در این فعالیت‌ها کنار ایشان باشم. وقتی اعتراضات و تظاهرات در مشهد علنی شد ما هم حضور مجدانه پیدا کردیم.

خوب به یاد دارم آن زمان یکی از دوستانم تازه از قم برگشته بود که گفت: «مردم روی دیوار کوچه و خیابان‌های قم شعار نوشته بودند، بیا ما هم شعار بنویسیم.» یک قوطی رنگ و یک فرچه برداشتیم و روی دیوارها شعار نوشتیم. یک بار خواستیم بنویسیم: «ای شاه تو را می‌کشیم» که مأمور ما را دید. جمله ناقص ماند و پا به فرار گذاشتیم. روز بعد دوباره به همان محل رفتیم و به جمله ناقص روی دیوار که عده زیادی از مردم را متوجه خودش کرده بود نگاه کردیم. هر رهگذری به تفسیر خودش جمله را می‌خواند. یکی می‌گفت: «ای شاه تو را می... می‌خوریم» دیگری می‌گفت: «ای شاه تو را می... می‌سوزانیم.» خلاصه هر کس چیزی می‌گفت و ما کلی می‌خندیدیم.

یادم است که شاه هر سال برای زیارت حرم آقا علی بن موسی‌الرضا (ع) به مشهد می‌آمد. من آن زمان در رشته حسابداری درس می‌خواندم. مسئولان دبیرستان برای استقبال از شاه دانش‌آموزان را در حاشیه مسیر عبور او جمع می‌کردند. مادرم بارها و بارها از کشف حجاب رضاشاه حرف زده بود، از ظلمی که شاه بر مردم داشت و با دیدن خانم معلم ریاضی بی‌حجابم در دوران دبیرستان به یاد حرف‌های مادر می‌افتادم و از چنین جوی ناراحت بودم. سال ۱۳۵۶ در رشته ژیمناستیک فعالیت داشتم و معلم ورزش مرا با لباس ورزشی برای استقبال از شاه برد تا همراه دیگران شعار جاوید شاه سر دهیم. از این استقبال شاهنشاهی بسیار متنفر بودم و برای همین با چند نفر از دوستان قرار گذاشتیم بگوییم «جو جوید شاه!» وقتی همه جاوید شاه می‌گفتند ما شعار خودمان را تکرار می‌کردیم و همین امر موجب شد از دست معلمان فرار کنیم و چند روزی مدرسه نرویم.

روز حادثه چه گذشت؟ چه شد که قطع نخاع شدید و ۴۴ سال را روی ویلچر گذراندید؟

جانبازی من هم به تظاهرات دهم دی ماه ۱۳۵۷ در چهارراه شهدا مشهد برمی‌گردد. مشهد دو روز مهم در تاریخ انقلاب داشت؛ یکی نهم دی ماه بود که مردم معترض به سمت استانداری رفتند و می‌خواستند استانداری را اشغال کنند و تقریباً کار داشت به نتیجه می‌رسید اما چون ارتش نزدیک استانداری بود از آنجا با تانک‌ها سمت مردم آمدند و چند نفری آنجا شهید شدند و از روی مردم عبور کردند. آن روز با ناراحتی تمام شد و مردم به خانه‌هایشان رفتند. اهل منبر و روحانیونی که سخنرانی داشتند، به ترغیب مردم برای ادامه مبارزه پرداختند. همان شب من و تعدادی از دوستان به حسینیه کرمانی‌های مشهد رفتیم و آنجا واعظ که صحبت می‌کرد گفت فرار نکنید و بایستید و مقاومت کنید. من و دوستان بعد از سخنرانی تصمیم گرفتیم که فردا مجدداً راهی و جدی‌تر وارد عمل شویم. آن روز راه افتادیم رفتیم سمت چهار راه شهدا، راهپیمایی‌ها معمولاً از جلوی بیت آیت‌الله شیرازی شروع می‌شد. چون روز گذشته شهید داده بودیم، مردم خیلی پرشور آمده بودند و با حالت ناراحتی اعتراض می‌کردند و اصلاً متفرق نمی‌شدند.

هر چه از بیت آیت‌الله شیرازی تذکر دادند که امروز ارتش می‌خواهد قلع و قمع کند و مردم را بکشند، مردم متفرق نمی‌شدند. بعد ما با دوستان سمت میدان شهدا رفتیم و دیدیم آنجا درگیری است و برگشتیم سمت چهار راه شهدا که دیدیم وضعیت وخیم‌تر است و جنگ و گریزی صورت گرفته است. از طرف ارتشی‌ها به سمت مردم تیراندازی می‌شد. ما جوان بودیم و برای همین خیلی سریع خودمان را به مجروحان می‌رساندیم و آنها را می‌آوردیم و سوار آمبولانس می‌کردیم.

حدود ۱۲ الی ۱۳ مجروح را به تاکسی‌ها رساندیم. در این رفت و آمدها مردم شیشه‌های کوکتل مولوتوف را به دستمان می‌دادند تا برای بقیه ببریم؛ در همین لحظات بود که مورد اصابت گلوله قرار گرفتم. تیر به پای چپم اصابت کرد و به پشت افتادم. من تجربه جنگی نداشتم و نمی‌دانستم که چه باید انجام بدهم! مردم از روی پشت بام هتل فریاد می‌زدند که خودت را بکش و برسان داخل تا از تیررس دور باشی. من هم تا خواستم خودم را سینه‌خیز برسانم به نقطه امن تیر دوم به نخاعم اصابت کرد و بیهوش شدم. دیگر چیزی متوجه نشدم. دوستانم که در آن سمت چهار راه بودند و دیدند مجروح شدم، خودشان را به من رساندند و مرا به بیمارستان منتقل کردند. ۴۸ ساعت چیزی متوجه نشدم و بعد از ۴۸ ساعت وقتی به هوش آمدم دیدم مادرم بالای سرم است و زندگی جدید من با شرایط جانبازی قطع نخاعی در سن ۱۷ سالگی آغاز شد. در واقع من خبر پیروزی انقلاب را از روی ویلچر شنیدم.

از روزهای بعد از آن جانبازی بگویید. چطور با وضعیت جدیدتان کنار آمدید؟

هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود. برای همین در بیمارستانی که من در آن بستری بودم، همه با انقلاب اعلام همبستگی نکرده بودند. انتظار من این بود که گیر ساواک بیفتم و مشکلاتی به این شکل برایم پیش بیاید. تعداد محدودی از پزشکان در بیمارستان‌ها همکاری و مجروحان انقلاب را عمل می‌کردند. اگر انقلاب پیروز نمی‌شد برای پزشکان و کادر درمانی که به مجروحان کمک می‌کردند دردسرهای زیادی پیش می‌آمد. من در بیمارستان بستری بودم که به خانواده وضعیتم را اطلاع داده بودند.

در مدتی که در بیمارستان بودم، مردم انقلابی به ملاقاتم می‌آمدند خصوصاً آیت‌الله طبرسی و شهید هاشمی‌نژاد. بعد از آن اتفاق حالا من ۴۴ سالی می‌شود که روی ویلچر هستم. من بعد از بیمارستان به منزل رفتم اما شرایط زندگی برای جانباز قطع نخاعی سخت بود. تجربه‌ای مشابه را ندیده بودم. زمان گذشت و انقلاب به پیروزی رسید تا سال ۱۳۵۹. سال ۱۳۵۹ بود که از طریق تلویزیون متوجه شدم آسایشگاهی برای جانبازان وجود دارد. سپس با خانواده مشورت کردم و به رغم مخالفت‌های مادرم (خدا رحمتش کند) راهی تهران شدم و به آسایشگاه جانبازان رفتم و آنجا بستری و در تهران شاغل شدم. به عنوان کارمند چون رشته حسابداری خوانده بودم در سازمان گسترش نوسازی مشغول به کار شدم. در این ایام ما را از طریق همین آسایشگاه به دیدار امام می‌بردند اما هیچ وقت دیدار خصوصی قسمتم نشد. من تا سال ۱۳۶۱ در تهران بودم. در این مدت از ۵۹ تا ۶۱ انقلاب جان تازه‌ای گرفته بود و مراحل خود را طی کرد اما مخالفان انقلاب و معاندان نظام و دشمنان قسم خورده کشور، فعال بودند. نهایتاً من سال ۶۱ به مشهد برگشتم. در کارخانه‌ای که تحت نظارت سازمان گسترش و نوسازی بود به عنوان حسابدار، مشغول خدمت شدم و کمی بعد ازدواج کردم و صاحب دو فرزند پسر شدم. با آغاز جنگ تحمیلی هم راهی میدان جهاد با بعثی‌ها شدم.

تجربه حضور در جبهه‌های جنگ تحمیلی را هم داشتید؟ چطور شد یک جانباز قطع نخاع توانست بار دیگر لباس رزم و جهاد بر تن کند و راهی میدان شود؟

در آن دوران ما بسیار شاهد تشییع پیکر شهدا بودیم. تقریباً هفته‌ای دو بار تشییع جنازه شهدا بود. دیدن این لحظات برای من سخت بود. من همراه یکی از دوستانم به نام شهید روحانی سجاد کاشفی که از زمان فعالیت‌های انقلابی با هم بودیم و در آن دوران با هم جانباز قطع نخاع شدیم تصمیم گرفتیم راهی جبهه شویم. من به ایشان گفتم اگر صلاح می‌دانید به جبهه برویم. ایشان هم پذیرفت و با هم به سپاه رفتیم و گفتیم اگر می‌شود ما را اعزام کنید، اما آنها مخالفت کردند و گفتند از لحاظ سیاسی اعزام دو جانباز قطع نخاع به جبهه وجهه خوبی ندارد. از طرفی شما خدمات خودتان را به انقلاب انجام داده‌اید و حالا دیگر نیاز نیست و از این تعارفات، اما ما دلمان در جبهه مانده بود و دوست داشتیم کنار دیگر رزمندگان باشیم.

بعد همراه آقای کاشفی تصمیم گرفتیم سپاه را در یک عمل انجام شده قرار دهیم. خودمان با خانواده به جبهه غرب ایلام رفتیم. آنجا دوستانی داشتیم و از همانجا کارهای گزینش‌مان را انجام دادیم و مستقر شدیم. بعد از گذشت حدود ۴۵ روز مجداً بازگشتیم. کمی بعد همراه با ماشینی که قرار بود از کارخانه به جبهه اعزام شود راهی شدم. زمانی که ماشین می‌خواست برود، به راننده‌اش گفتم می‌شود من همراه شما بیایم؟ ایشان که از آشنایان بودند پذیرفتند و من بار دیگر راهی شدم. حاج آقا کاشفی که به جبهه می‌رفتند، در واحد تبلیغات مشغول می‌شدند و کار فرهنگی می‌کردند اما من در قسمت مالی کار می‌کردم و نهایتاً بار سوم هم اعزام شدم و رفتم قسمت اداری و مالی خدمت کردم.

جا دارد یادی از همرزم دوران انقلاب و همسنگر روزهای رزم‌تان با بعثی‌ها شهید سیدمحمدعلی کاشف حسینی کنیم.

من و شهید سیدمحمد کاشف حسینی از جانبازان قطع نخاع انقلاب در مشهد هستیم. ایشان هم در دوران انقلاب جانباز قطع نخاع شدند و در شرایطی که جانباز ۷۰ درصد قطع نخاع بودند به شهادت رسیدند. ایشان با دستان مبارک امام معمم شدند. شهید کاشف حسینی بسیار فعال بودند و ایشان هم مانند من در فعالیت‌های سیاسی مشهد حضور داشتند تا اینکه عضو شورای شهر مشهد شدند و این بار هم در سنگر دیگر شروع به خدمت کردند. همدرد و سنگ صبور مردم شدند. شهید کاشف حسینی به مردم علاقه زیادی داشتند و مردم هم برای حل مشکلات‌شان به ایشان مراجعه می‌کردند و بسیار مردمی بودند و درد و دغدغه مردم را داشتند.

زمانی که من با او در امور همراه بودم و با هم می‌رفتیم کارها را پیگیری می‌کردیم واقعاً این پیگیری‌ها آدم را خسته می‌کرد اما ایشان خسته نمی‌شد، به عبارتی خستگی را خسته کرده بود. حتی افرادی که به لحاظ جسمی سالم بودند و همراهی‌شان می‌کردند، به عنوان راننده و... یا درجلسات و... خسته می‌شدند. همت والایی در حل امور و مشکلات جانبازان داشتند. ایشان تا جایی که توانستند برای آسایشگاه جانبازان و حل مشکلات و مسائلی که سر راه این عزیزان است تلاش می‌کردند و پیگیر کار جانبازان بودند. بعد از شهادتش دوستی را از دست دادم که خلأ نبودش برای من با هیچ چیز پر نشد.

کلام آخر؟

دوست دارم جوان‌ها مطالعه بیشتری درباره انقلاب داشته باشند؛ چون احساس می‌کنم که داریم دچار یک گسست نسلی می‌شویم. دوست ندارم نسل امروز ما بی‌خبر از گذشته باشد. خیلی‌ها به من گفتند که زمان انقلاب شور و حال خاصی حکمفرما بود برای همین شما تحت تأثیر جو قرار گرفتید و انقلاب کردید. باید بگویم این ظاهر داستان است اما باطن همان چیزی است که برایتان تعریف کردم. کاش نسل فعلی ما قدر انقلاب را بداند؛ این انقلاب از نظر جان، مال، معنویت و... خیلی پر هزینه بوده است. امیدوارم جوانان تحت تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای بیگانه قرار نگیرند؛ پیام مقام معظم رهبری را مطالعه کنند و پیرو آن به سراغ شناخت اصل اسلام ناب محمدی (ص) بروند.

> کاش نسل فعلی ما قدر انقلاب را بداند این انقلاب از نظر جان، مال، معنویت و... خیلی پر هزینه بوده است. امیدوارم جوانان تحت تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای بیگانه قرار نگیرند؛ پیام مقام معظم رهبری را مطالعه کنند و پیرو آن به سراغ شناخت اصل اسلام ناب محمدی (ص) بروند

> در آن دوران ما بسیار شاهد تشییع پیکر شهدا بودیم. تقریباً هفته‌ای دو بار تشییع جنازه شهدا بود. دیدن این لحظات برای من سخت بود. من همراه یکی از دوستانم به نام شهید روحانی سجاد کاشفی که از زمان فعالیت‌های انقلابی با هم بودیم و در آن دوران با هم جانباز قطع نخاع شدیم تصمیم گرفتیم راهی جبهه شویم

جانباز قطع نخاع غلامعلی جبلی در جمع رزمندگان

جانباز غلامعلی جبلی نفر اول سمت راست در کنار جانباز شهید سید محمد علی کاشف حسینی

جانباز غلامعلی جبلی سال ۶۱، آسایشگاه جانبازان

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۹۷

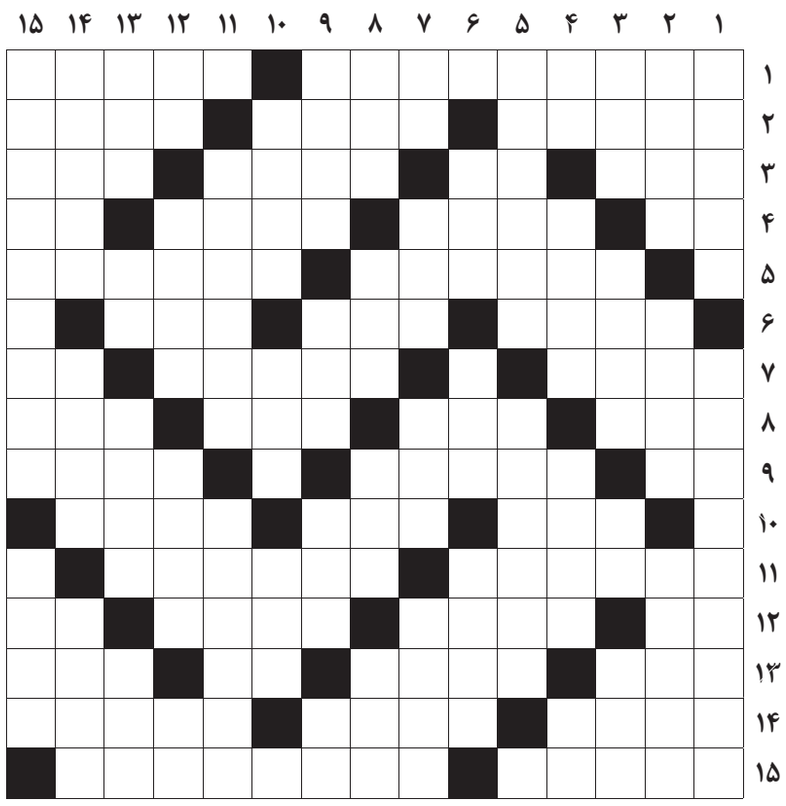

از راست به چپ

■ ۱- پیامبری که نامش در سوره کهف آمده است- نقاش صاحب نام هلندی خالق تابلوی آفتابگردان ■ ۲- از اقلیت‌های مذهبی- لقب امپراتوران آلمان- واحد طول فرنگی ■ ۳- غول یخی اورست- پژمرده و بیحال- رگزن- بر باد مده تا ندهی بر بادم ■ ۴- ظرف فرورفته- رود بزرگ فرانسه- زمزمه کردن- یک و یک ■ ۵- نویسنده فرانسوی باباگوریو- حرکتی در ژیمناستیک ■ ۶- از مواد لبنی- مرغ همسایه- مسیر ■ ۷- فریاد شادمانی- پارچه پنبه‌ای سفید- آقای آلمانی ■ ۸- از حروف انگلیسی- لانه- تله صیاد- نوعی برادر و خواهر ■ ۹- صدمترمربع- اولین رخداد مهم زندگی انسان- دیلم ■ ۱۰- وزیر خارجه اسبق امریکا- دختر ژوپیتر- برادر ■ ۱۱- درجه‌داری در نظام- نصیب و قسمت ■ ۱۲- قدم یک‌پا- از اسباب ورزش باستانی- دریچه تنظیم نور در دوربین- تلخ ■ ۱۳- میدانی در تهران- از گل‌های بهاری- سیاه‌دانه خوشبو- بهتر از بد ■ ۱۴- هلاک و نیستی- دیوار قلعه- تفکیک و جداسازی ■ ۱۵- نوعی برنج مرغوب- عارف و شاعر بزرگی که دوبیتی‌هایش معروف است

از بالا به پایین

■ ۱- میل و سلیقه- از عوامل بروز افسردگی و کندذهنی در این روزها در شهرهای بزرگ ■ ۲- اثر گوته، شاعر آلمانی- زبون- هنر قرن بیستم ■ ۳- درس‌نخوانده- شهری در ایتالیا- تن‌پوش مردانه- کلمه آرزو ■ ۴- هرگز عرب- شتر بی کوهان- داخل شدن- فرار حیوان ■ ۵- خواب نیمروزی- رهبر جامعه اسلامی در زمان غیبت ■ ۶- هر یک از آلات موسیقی- کمیت- دختر امرؤ القیس و همسر امام حسین(ع) ■ ۷- جفت ماده- مرغزار- دسته و صف- خالص ■ ۸- فدراسیون جهانی دوومیدانی- شیرینی کرمانشاه- خروس مازنی- پشت سر ■ ۹- نابود و برفنا- رودی در چین- کندن گور- کاغذ نامرغوب ■ ۱۰- سبیل- ترس- مهره‌ای در شطرنج ■ ۱۱- اثر شولوخف روسی- معاشرت و گفت‌وگو ■ ۱۲- رطوبت- شیره چغندر- طویله- از نت‌ها ■ ۱۳- یکی از سه حالت مواد- همراه ناله- بی‌باکی- گوسفندزاده ■ ۱۴- آواره و دربه‌در- نام چند تن از شاهان قدیم انگلیس- مسیر حرکت سیارات ■ ۱۵- جریان آب گرم اقیانوس اطلس که شرح آن در سوره الرحمن آمده است- کانون دایره

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۶							
			۱	۷	۵		۶	
						۷		
							۷	۵
۱	۹	۲						
				۴	۸			
	۲	۳						
			۶	۵	۹			
۶					۲	۱	۹	

جدول کلمات متقاطع
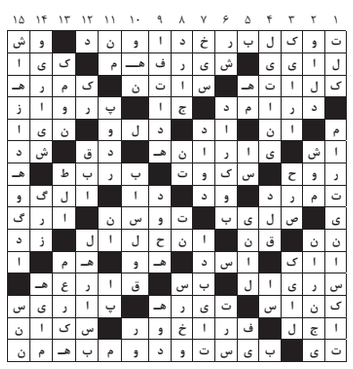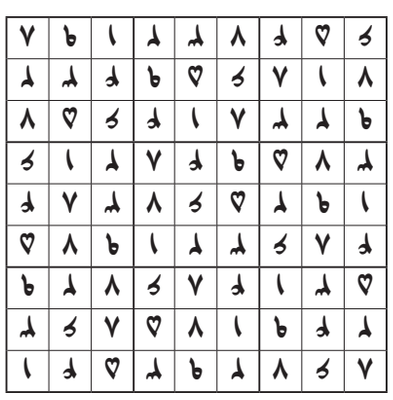
پاسخ جدول شماره ۶۶۹۶